

بررسی و نقد انواع، مراتب و ملازمات عشق نزد مولانا

حسین زهدی صحت^۱

چکیده

عشق از دیدگاه مولانا ملازم با مطلق وجود، معرفت، پاکبازی، رازداری، عقل، جنون و مستی بوده و به دو نوع مجازی و حقیقی تقسیم می‌گردد. متعلق عشق حقیقی خداوند است و متعلق عشق مجازی غیر خداوند؛ عشق حقیقی علت آفرینش و بقاء عالم بوده و مایه تولدی دوباره و چندباره برای انسان است. عشق با درمان دردهای درونی انسان به او حیات جاودان بخشیده، با راهبری‌های خود، وی را ابن‌الوقت کرده و به کار بی‌مزد عاشقی می‌گمارد؛ کاری که بزرگ‌ترین قمار عالم بوده و تمام هستی او را دانسته به تاراج می‌برد. مراتب این عشق متناظر با مراتب وجود است و در تمام شریان هستی جریان دارد. با اینکه عشق حقیقی حساب و کتاب منطقی نمی‌شناسد اما به هرحال دیدگاه مولانا درباره انواع و مراتب عشق، به ویژه در مصداق‌ها ناتمام باقی می‌ماند. در رابطه عقل و عشق نیز از نظر مولانا مانند بسیاری دیگر، نقش عقل، طفیلی، فرعی و مقدماتی است، درحالی که عقل در عرفان اسلامی سالک واقعی است و آنچه و آنکه حادثه عشق را تجربه می‌کند و از شراب آن می‌نوشد همین عقل است؛ بنابراین عشق چیزی فراتر از عقل نیست بلکه همان عقل مست شده است.

واژگان کلیدی: مولانا، عشق حقیقی، عشق مجازی، ملازمات عشق، مراتب عشق.

h.zohdi5911@yahoo.com

تاریخ پذیرش

۱۴۰۳/۱۱/۲۵

۱. مدرس گروه معارف و الهیات، دانشگاه فرهنگیان همدان. (نویسنده مسئول).

تاریخ دریافت

۱۴۰۲/۹/۱۳

۱- مقدمه

بسیاری از عامیان و عالمان خود را عاشق خوانده و درباره عشق سخن‌ها رانده‌اند. دامنه این مسأله چنان گسترده است که در آثار بسیاری از اندیشمندان غرب و شرق و حتی ادیان الهی و غیر الهی، مدعیانی می‌توان یافت که در خور شخصیت و ظرفیت خود، عشق‌نامه‌ای ساخته و پرداخته‌اند. مولانا سلطان عشق و مکتبش مکتب اصالت عشق است. کاربرد واژه عشق چنان در آثار مولانا زیاد است که فقط در ۴۰۳۲۶ بیت دیوان کبیر، تعداد ۴۶۰۳ بار واژه‌ی عشق و واژه‌های هم‌خانواده‌ی آن (مانند: عاشق، عاشقی، معشوق و عاشقانه) آمده است؛ البته این غیر از واژه‌هایی مانند محبت، مودت و دوستی است (مختارپور قهرودی، ۱۳۷۸: مقدمه). پس آنچه در این مقاله بیان می‌شود تنها شاخه‌گلی از گلستان مولانا و شمه‌ای از عطر هستی‌زا و مستی‌افزای وجود اوست، هرچند به قول خودش:

«هرکسی از ظن خود شد یار من وز درون من نجست اسرار من»

(مولانا، ۱۳۸۴: ۵)

در این مقاله، سری به میخانه‌ی عشق مولانا زده و سعی می‌کنیم به مهم‌ترین ویژگی‌های عشق از دیدگاه او بپردازیم تا هم، جنسِ عشقش را بشناسیم و هم معیار مشخصی برای تمیز عشق حقیقی از عشق‌های مجازی معرفی کنیم؛ البته، عشق حقیقی (به ویژه در آثار مولانا)، در بند حساب و کتاب‌ها و نظم و ترتیب‌های رایج و معمولی نبوده و نیست. قبل از ورود به بحث باید توجه داشته باشیم که مولانا روایت‌گر قصه دیگران نیست؛ بلکه حکایت‌گر داستان عاشقی خود است؛ در واقع مولانا با عاشقی آمیخته و زیسته است. مولانا تئوری پردازی ورزیده نیست؛ بلکه عشق‌بازی شوریده است؛ برخلاف مدعیانی که با عشق بازی می‌کنند وی بی‌فریب و بی‌کلک، عشق‌بازی می‌کند. به عبارت دیگر، عشق‌نامه مولانا همان زندگی‌نامه اوست. عشق در حکایت‌های او، قالب داستان نیست، بلکه قلب داستان است. به بیان دیگر: «عشق دیگران نقل است و عشق مولانا نقد». (الهی قمشه‌ای، ۱۳۸۸: ۱۱۸).

«بشنوید ای دوستان این داستان خود حقیقت نقد حال ماست آن»

(مولانا، ۱۳۸۴: ۶)

به تعبیر علامه جعفری: «مولانا در بیان دریافت‌های شگفت‌انگیز خود، کاملاً طبیعی عمل می‌کند». (جعفری، بی‌تا: ۵۱). یعنی مولانا تظاهر به عاشقی نمی‌کند بلکه طبیعت او عاشقی است.

۱-۱- پرسش‌های تحقیق

این مقاله در پی پاسخ به دو پرسش اساسی است:

- ۱- رابطه منطقی انواع، مراتب و ملازمات عشق از دیدگاه مولانا چیست؟
 - ۲- ابهامات و اشکالات موجود در دیدگاه مولانا به طور مشخص در انواع، مراتب و ملازمات عشق چیست؟
- این پژوهش به فراخور موضوع، روش توصیفی - تحلیلی با تکیه بر منابع کتابخانه‌ای را مطمئن نظر قرار داده و از نگاه انتقادی بهره برده است.

۲-۱- پیشینه تحقیق

مسئله عشق از دیدگاه مولانا قبلاً به صورت مقاله‌ها و کتاب‌های متعددی مورد بررسی قرار گرفته است. برخی از مهمترین‌ها عبارتند از:

در کتابی با عنوان "شرح عشق و عاشقی هم عشق گفت" نوشته آقای سید محمد دامادی (۱۳۷۹) می‌توان به برخی از ویژگی‌های عشق از دیدگاه مولانا دست یافت. آقای کریم زمانی (۱۳۸۴) هم در کتاب "میناگر عشق" که شرح موضوعی بر مثنوی مولانا است به بیان برخی از ویژگی‌های عشق از دیدگاه مولانا پرداخته است. ویلیام چیتیک (۱۳۸۵) در کتاب "راه عرفانی عشق" که توسط شهاب الدین عباسی ترجمه شده است، تعالیم معنوی مولانا را مورد بررسی قرار داده و برخی از خصوصیات عشق از نظر وی را بیان کرده است. عبدالکریم سروش در دفتر نخست "قصه ارباب معرفت" (۱۳۸۸) به مقایسه اندیشه‌های غزالی و مولانا می‌پردازد که بخشی از آن مربوط به عشق در مولانا است. آقای

بهمن صادقی مزده (۱۳۹۰) نیز در کتاب "نسیم عشق" به بررسی تطبیقی دیدگاه شیخ اشراق و مولانا درباره‌ی عشق پرداخته است. دکتر عبدالکریم سروش (۱۳۹۳) همچنین در برخی از آثار خود به ویژه در "قمار عاشقانه" به بررسی تحلیلی عشق از دیدگاه مولانا و شمس تبریزی پرداخته است. البته آثار دیگری نیز وجود دارند که هریک از زاویه‌ای ویژه به مسأله عشق در مولانا پرداخته‌اند؛ اما آنچه این مقاله بر آن تاکید و تمرکز دارد، ملازمات و مراتب عشق از دیدگاه مولانا است؛ علاوه بر این، رویکرد نقادانه (بنایی و مبنایی) و ارائه دیدگاه برگزیده نیز از خصوصیات این نوشتار خواهد بود.

۲- انواع عشق

عشق از دیدگاه مولانا تنها و تنها، عشق الهی است و به کارگیری واژه عشق برای هر چیز دیگر، از روی مجاز است؛ یعنی او عشق اصیل را فقط منسوب و مربوط به ذات حضرت حق می‌داند و معتقد است که تنها معشوق حقیقی، خداست؛ یعنی خدا تنها مهندس هندسه‌ی عشق است.

«عشق ز اوصاف خدای بی‌نیاز عاشقی بر غیر او باشد مجاز»
(مولانا، ۱۳۸۴: ۱۰۰۶)

در واقع مولانا به عنوان یک عارف بزرگ، خدا را نه فقط معشوق حقیقی، بلکه بالاتر از آن، یگانه حقیقت عالم می‌داند. «لیس کمثله شیء». (شوری / ۱۱). یعنی: نیست چیزی مانند او.

«دل من گرد جهان گشت و نیابید مثالش

به که ماند؟ به که ماند؟ به که ماند؟ به که ماند؟»

(مولانا، ۱۳۷۴: غزل ۷۶۵)

این عشق که تنها عشق حقیقی است در نزد مولانا دارای ویژگی‌های بسیاری است از جمله:

الف: علت آفرینش است:

عشق علت آفرینش، مایه و خمیره‌ی خلقت و معنای هستی است.

«گر نبودی عشق، هستی کی بدی؟ کی زدی نان بر تو و تو کی شدی؟»

(همو، ۱۳۸۴: ۸۵۲)

نکته مهم اینکه منظور از علت، علت فاعلی نیست؛ بلکه مقصود، علت غایی آفرینش است. عشق حقیقی، حقیقت هستی است؛ یعنی عشق مغز است و غیر عشق پوست در پوست است.

به عبارت دیگر عشق، معنای "لولاک لما خلقت الأفلاک" (مجلسی، ج ۵۴، ۱۳۸۸: ۱۹۹) است. یعنی اگر تو نبودی افلاک را نمی‌آفریدم.

«گر نبودی بهر عشق پاک را کی وجودی دادمی افلاک را؟»

(مولانا، ۱۳۸۴: ۸۸۸)

ب- علت بقا است:

عشق حقیقی، علاوه بر آنکه علت پیدایش هستی است، علت بقا و دوام آن نیز هست. به عبارت دیگر عشق، محرک عالم است. (چنانکه پیشتر گفتیم، منظور علت غایی است نه علت فاعلی).

«دور گردون‌ها ز موج عشق دان گر نبودی عشق بفسردی جهان»

(همو، ۱۳۸۴: ۹۴۱)

در حقیقت:

«همین جاذبه و عشق ساری غیر مرئی است که عالم هستی را زنده و برپا نگاه داشته و موجودات را به هم پیوسته است». (همایی، ۱۳۶۰: ۴۰۷).

ج- عشق تولد دوباره و چندباره است:

مولانا در بخشی از مثنوی این مطلب را با ابیاتی مشهور بیان کرده است.

«از جمادی مردم و نامی شدم	وز نما مردم به حیوان برزدم
مردم از حیوانی و آدم شدم	پس چه ترسم کی ز مردن کم شدم
حمله‌ی دیگر بمیرم از بشر	تا بر آرم از ملائک پر و سر
وز ملک هم بایدم جستن ز جو	کل شیء هالک الا وجهه

بار دیگر از ملک قربان شوم آنچه اندر وهم ناید آن شوم
 پس عدم گردم چون ارغنون گویدم که انا الیه راجعون
 (مولانا، ۱۳۸۴: ۵۳۲)

حقیقت عشق، همان عمر دوباره و حیات مکرر است.

«گفتم عشق را شبی راست بگو تو کیستی؟»

گفت: حیات باقی‌ام، عمر خوش مکررم»

(همان: غزل ۱۴۰۲)

همچنین:

«بلبل می‌گوید: ... به حقیقت از مادر عشق گل زائیده‌ام، عشق من مادرزاد و عقل من مادرزاد». (مولانا، مجالس سبعة، ۱۳۷۲: ۱۱۹).

د- عشق طیب است:

عشق، دوا و شفای جان جانان و طیب جان عاشقان است. در حقیقت، عشق تمام دردها را غیر از درد عشق تسکین داده و درمان می‌کند و ذره ذره، همه‌ی بیماری‌های نفسانی و شیطانی و حتی بسیاری از رنج‌های جسمانی را برطرف می‌سازد.

«هرکه را جامه ز عشقی چاک شد او ز حرص و عیب کُلی پاک شد
 شاد باش ای عشق خوش‌سودای ما ای طیب جمله علت‌های ما»
 (همو، ۱۳۸۴: ۶)

از لقمان حکیم نقل شده است: «لقاء الخلیل شفاء العلیل» (مشکینی، ۱۴۲۴ ق: ۵۹).

یعنی: لقای دوست موجب شفای دردمند می‌شود.

می‌توان گفت که درد عشق، طیب دردهای دیگر است. عشق، مسیحایی است که با دمیدن روح الهی در کالبد مردگان حقیقی (غیر عاشقان)، به آنها حیات حقیقی می‌بخشد. طیبیان عشق، بی‌مزد و بدون طمع و منت، مرهم بهشتی و آسمانی خود را بر زخم‌های زمینیان می‌گذارند و به دست شفاگر حضرت حق، آنها را از تمام غصه‌ها رهایی می‌بخشند. این شفا دادن‌ها گاهی آشکارا و گاهی پنهانی و از پشت پرده‌ی غیب صورت می‌پذیرد.

«حکیمیم طیبیم ز بغداد رسیدیم بسی علتیان را ز غم باز خریدیم
 سبل‌های کهن را غم بی‌سر و بن را ز رگ‌هاش و ز پی‌هاش به چنگاله کشیدیم
 طیبیان فصیحیم که شاگرد مسیحیم بسی مرده گرفتیم در او روح دمیدیم...
 طیبیان الهیم ز کس مزد نخواهیم که ما پاک روانیم نه طماع و پلیدیم»
 (مولانا، ۱۳۷۴: غزل ۱۴۷۴)

همچنین عشق، کفر وجود سالک را به ایمان و دیو هستی او را به فرشته تبدیل می‌کند؛ به عبارت دیگر عشق، اشراقی است که تک تک حجاب‌های ظلمانی و نورانی را کنار می‌زند تا اینکه سالک را به خلوتگاه معشوق می‌رساند. در حقیقت عشق، اسلام حقیقی است.

«از اسلم شیطانی شد نفس تو ربانی ابلیس مسلمان شد تا باد چنین بادا»
 (همان: ۸۲)

و- عشق حیات جاودان است:

عشق، آب حیات است و از آنجا که حقیقتی ابدی است می‌تواند به سالک، زندگی ابدی بخشیده و او را نامیرا کند.

«آب حیوان قبله جان دوستان ز آب باشد سبز و خندان بوستان
 مرگ آشامان ز عشقش زنده‌اند دل ز جان و آب جان بر کنده‌اند»
 (همو، ۱۳۸۴: ۹۵۷)

در حقیقت زندگی بدون عشق اصلاً زندگی نیست؛ بلکه مرگ حقیقی است. انسانی که عاشق نیست تابوت متحرک است.

«بترین مرگ‌ها بی عشقی است بر چه می‌لرزد صدف؟ برگوهرش»
 (همو، ۱۳۷۴: غزل ۱۲۵۵)

انسان بدون عشق مانند ماهی بدون آب است و بی آن لحظه‌ای زنده نخواهد ماند. آنها که بدون عاشقی برای خود زندگی قائل‌اند در واقع بدون آنکه بدانند عمر خود را به پوچی سپری می‌کنند.

«عمر که بی عشق رفت هیچ حسابش مگیر

آب حیات است عشق در دل وجانش پذیر»

(همان: غزل ۱۱۲۹)

این حیات جاویدان، همان دولت پاینده‌ای است که به یمن دولت عشق، نصیب عاشق می‌گردد.

«مرده بدم زنده شدم، گریه بدم خنده شدم

دولت عشق و آمد و من دولت پاینده شدم»

(همان، غزل ۱۳۹۳)

حقیقتاً جهان عشق، جهان دیگری است «إن دارالآخره لهی الحیوان لو کانوا یعلمون».

(عنکبوت: ۶۴). یعنی: حیات حقیقی در عالم دیگر است البته اگر بدانند.

در یک جمله می‌توان گفت: عشق، استجاب چهار آرزوی دیرین و شیرین بشر یعنی

کیمیا (اکسیر)، نوشدارو، مهرگیا و آب حیات است. (الهی قمشه‌ای، ۱۳۸۸: ۳۶).

«ای کیمیا ای کیمیا در من نگر زیرا که من

صد دیر را مسجد کنم صد دار را منبر کنم»

(مولانا، ۱۳۷۴: غزل ۱۳۷۴)

هـ- عشق مکتب حال:

می‌توان عشق را مکتبِ حالِ شمرد و منظور از "حال" همان "اکنون" است؛ یعنی

عاشقان، دوراندیش نیستند؛ بلکه در همان حال که هستند چنان مست و غرق دیدار

می‌شوند که هیچگونه توجهی به گذشته و آینده ندارند. به تعبیر خودِ مولانا، عاشق، "ابن

الوقت است" یعنی فرزند امروز است و اسیر دیروز و فردا نیست.

«صوفی ابن الوقت باشد ای رفیق نیست فردا گفتن از شرط طریق»

(مولانا، ۱۳۸۴: ۱۳۳)

به یک معنا عاشق در بند و کمند هیچ زمانی نیست و اینجا هم ابن الوقت بودن به معنای در قید زمان حال بودن نیست؛ بلکه به این معناست که عاشق خود را به طور مطلق به دست معشوق سپرده است تا او در هر لحظه و زمان، هر چه می خواهد با او بکند. عاشقی سیر در زمان نیست بلکه پریدن و عبورکردن از مرزهای زمان است.

«آن که او موقوف حال است، آدمی است گه به حال افزون و گاهی در کمی است
صوفی ابن الوقت باشد در مثال لیک صافی فارغ است از وقت و حال
حال‌ها موقوف عزم و رای او زنده از نفخ مسیح‌آسای او»
(مولانا: ۱۳۸۴: ۱۴۲۵-۱۴۲۷)

و- عشق کار بی مزد است:

عشق برای عاشقان حقیقی، تمام کار و بار آنهاست؛ به عبارت دیگر، شغل اصلی عاشق، همین عشق‌بازی است؛ بنابراین کارها و شغل‌های دیگر، بهانه‌هایی هستند برای انجام کار اصلی (عاشقی). عاشق در مزرعه‌ی عالم، فقط بذر عشق می‌کارد و نهال عشق می‌پروراند و میوه‌ی عشق برداشت می‌کند.

«بجوشید بجوشید که ما اهل شعاریم بجز عشق بجز عشق دگر کار نداریم
در این خاک در این خاک در این مزرعه پاک بجز مهر بجز عشق دگر تخم نکاریم»
(مولانا، ۱۳۷۴: ۱۴۷۵)

درحقیقت، این تنها کاری است که می‌توان با آن به آستان حضرت حق راه یافت و اجازه‌ی ورود به بارگاه دوست را پیدا کرد.

«در عشق باش که مست عشقت هر چه هست

بی کار و بار عشق بر دوست بار نیست»

(همان: ۴۵۵)

ز- عشق پیر است:

وجود پیر و مراد نیز در راه عشق بسیار ضروری است؛ زیرا هرچقدر راه حساس‌تر و ظریف‌تر بوده و دارای پیچ و خم‌ها و گردنه‌های بیشتری باشد، وجود راهنما و راهبر ضروری‌تر خواهد بود.

«پیر را بگزین که بی پیر این سفر هست بس پرآفت و خوف و خطر»

(مولانا، ۱۳۸۴: ۲۹۴۴)

پیران، همان ژناربندان عشق‌اند که کمر همت و اخلاص به خدمت شاگردان نوآموز مستعد، می‌بندند و بی‌منت و چشمداشت و با شکیبایی تمام، نشانی خانه‌ی دوست را گام به گام به آنها می‌آموزند و راه‌های نورانی را از چاهای ظلمانی می‌شناسانند؛ بنابراین بدون وجود راهبر، سالک، در برابر طوفان‌های پی در پی، در دریای هیاهوی این عالم غرق می‌شود.

«اینک آن نوحی که لوح معرفت کشتی اوست

هر که در کشتیش ناید غرقه طوفان کند»

(مولانا، ۱۳۸۴: ۷۲۹)

مولانا حتی وجود و حضور شیخ راهبر و دستگیر را از چله نشینی هم بالاتر دانسته و

تعبیر "جامع" را برای آن به کار می‌برد. (مولانا، ۱۳۸۷: ۴۳)

در عرفان عشقی، مهم‌ترین پیر و شیخ، خودِ عشق است؛ یعنی دستگیر و راهبر اصلی

برای سالک، همان جذبه‌ی فوق‌العاده‌ی عشق است که می‌کشانند و می‌برد.

«پیر عشق توست نی ریش سپید دستگیر صد هزاران نا امید»

(مولانا، ۱۳۸۴: ۳۲۷۶)

البته «این پیر باید به راه‌های آسمان، از راه‌های زمینی آشناتر باشد؛ زیرا نابینا نمی‌تواند

عصاکش نابینای دیگر در هیاهوی این عالم باشد». (صادقی مزده، ۱۳۹۰: ۱۱۳)

ح- عشق سماع است

از ویژگی‌های مهم عشق مولانا رابطه‌ی تنگاتنگ آن با سماع است؛ بنابراین باید ببینیم منظور او از سماع و رقص که در بسیاری از اشعار و رفتار او دیده می‌شود چیست؟ از نظر مولانا همانطور که لباسِ انسان به تبعیت از تن او به حرکت در می‌آید، جسم او نیز به پیروی از جان و جان هم با تحریک جانان می‌تواند به حرکت درآید؛ بنابراین سماع حقیقی، شور و رقصی است که در جان عاشق پدید می‌آید و سماع ظاهری هم، پیروی و همراهی جسم عاشق از جان اوست.

«خرقه رقصان از تن است و جسم رقصان است ز جان

گردن جان را بیسته عشق جانان در رسن»

(مولانا، ۱۳۷۴: ۱۹۳۶)

ذره وقتی در برابر نور خورشید قرار می‌گیرد، رقص‌کنان و چرخ‌زنان به سوی آسمان حرکت می‌کند؛ بنابراین رقص عاشق هم که ذره‌های وجودش در مقابل آفتاب عشق قرار می‌گیرند، از نظر مولانا امری طبیعی و ناگزیر است.

«آفتاب رحمتش در خاک ما درتافته‌ست ذره‌های خاک خود را پیش او رقصان کنیم»

(همان: ۱۵۹۸)

پس هر نوع گردش و چرخشی که براساس عشق صورت می‌گیرد نوعی رقص و سماع خواهد بود.

«ای آسمان که بر سر ما چرخ می‌زنی در عشق آفتاب تو هم خرقه‌ی منی»

(همان: ۲۹۹۷)

به عبارت دیگر سماع عارفان، همسفر شدن با آسمان است نه همسفره شدن با شیطان. درباره‌ی سماع، چند نکته‌ی اساسی دیگر نیز قابل ذکر است: ۱- سماع حقیقی فقط مربوط به عشق حقیقی و خراباتی است؛ نه عشق‌های مجازی و شکلاتی. ۲- سماع حقیقی تبعیت جان از جانان و جسم از جان است؛ نه پیروی جسم از نفس اماره و شیطان.

۳- سماع حقیقی در وقتِ بی‌خویشی و مستی روی می‌دهد؛ بنابراین برپا کردنی نیست؛ بلکه برپاشدنی است ۴- سماع از اسرار عاشقان حقیقی است؛ بنابراین باید در محفل خصوصی باشد، نه در میان مردمان و عامیان. ۵- سماع به تبع عشق، حقیقی و مجازی دارد. مولانا در کنار ویژگی‌های عشق حقیقی دلایلی را هم برای رد عشق مجازی برشمرده است:

الف- امور مجازی در خور انسان و در شأن والای او نیست؛ بنابراین حیف است که عمر ارزشمندش را صرف آنها کند.

«جان بی‌کیفی شده محبوس کیف آفتابی حبس عقده، اینت حیف»

(مولانا، ۱۳۸۴: ۹۲۸)

ب- لذت‌های مجازی که مبتنی بر گوشت و پوست و استخوان معشوق است، مناسب بُعد حیوانی‌اند نه بعد الهی.

«سگ نه‌ای بر استخوان چون عاشقی؟ دیوچه وار از چه برخون عاشقی؟»

(همان: ۲۰۹)

ج- عشق مجازی، بازی است نه عشق‌بازی. در واقع مرده را به جای زنده و دود را به جای نور گرفتن است.

«با بت زنده کسی چون گشت یار مرده را چون درکشد اندر کنار؟»

(همان: ۹۲۸)

د- عشق‌های مجازی زودگذر، محنت‌زا و رنج‌افزا هستند و لذت‌های آنها نیز فریب است و نور کاذب آن، هرگز نمی‌تواند راهبر و روشنگر مناسبی برای راهروان حقیقی باشد.

«جمله لذات هوا مکر است و زرق سور تاریکی است گرد نورِ برق»

(همان: ۱۱۴۱)

بنابراین چیزی که به سرعت افول می‌کند و زایل می‌شود، لیاقت دلبستگی ندارد. «لَا

أَحِبُّ الْآفِلِينَ». (انعام: ۷۶). یعنی: افول کنندگان را دوست ندارم.

هـ- عشق‌های مجازی، حتی اگر پذیرفته شوند، باز هم دارای نقص‌اند و همیشه نوعی ناکامی همراه آنهاست.

«آن یکی خر داشت، پالانش نبود یافت پالان، گرگ خر را در ربود
کوزه بودش آب می‌نآمد به دست آب را چون یافت، خود کوزه شکست»
(مولانا، ۱۳۸۴: ۶)

به عبارت دیگر همیشه نوعی ناخالصی در آنها وجود دارد؛ یعنی در پشت پرده‌ی آن، نوعی دغل و فریب پنهان شده است.
«جز صورت عشق حق هر چیز که من دیدم

نیمیش دروغ آمد نیمیش دغل دارد»
(مولانا، ۱۳۷۴: غزل ۶۰۰)

و- مولوی عشق‌های صورتی یا مجازی را نوعی صورت‌پرستی و بت‌پرستی می‌داند.
(همایی، ۱۳۶۰: ۱۱). بنابراین مخاطبان خود را از این عشق‌ها نهی می‌کند.

«از قدح‌های صور کم باش مست تا نگردي بت تراش و بت پرست»
(مولانا، ۱۳۸۴: ۱۱۲۴)

ز- عشق‌های مجازی معمولاً به رسوایی منجر می‌شوند؛ زیرا امکان گرفتاری در منجلاّب خواهش‌های نفسانی و شیطانی در آنها وجود دارد.

«عشق‌هایی کز پی رنگی بود عشق نبود، عاقبت ننگی بود»
(همان: ۱۴)

اما عشق حقیقی کمند و پوزبندی بر اسب سرکش نفس می‌زند و آن را مهار می‌کند.
«پوزبند و سوسه عشق است و بس ورنه کی وسواس را بسته است کس؟»
(همان: ۹۱۲)

به عبارت دیگر عشق حقیقی، فقط عشق به خداست و چون سایر موجودات مانند سایه هستند و وجود مستقل از خود ندارند، پس عشق به آنها نیز نمی‌تواند به طور مستقل وجود

داشته باشد؛ آنهایی که به این امر واقف و قائل اند، عشق را فقط عشق الهی می‌دانند؛ اما دیگران که از این مسأله غافل اند، به عشق‌های گوناگون و متعدد معتقداند و عشق را از پس حجاب‌ها و پرده‌ها می‌بینند. (چیتیک، ۱۳۸۵: ۲۳۲). البته باید توجه داشت که از نظر مولانا کُشنده و کُشنده یکی است اما این جلادِ جذاب، در لباس‌های گوناگون جلوه می‌کند، یعنی حتی آنچه که به عنوان عشق‌های مجازی معرفی می‌شود، از جلوه‌های عشق حقیقی است؛ به عبارت دیگر اینکه عشق مجازی، از مراتب عشق حقیقی نیست؛ بلکه فقط محل ظهور آن است. در واقع در عرصه‌ی میدانِ بی‌نهایتِ عشق، صحبت از عشق مجازی، تخصصاً از حوزه‌ی عرفان بیرون است و موجب شگفتی است اگر کسی هر دو نوع عشق را بپذیرد و برای هردو نیز اصالت قائل شود.

«ای از جمال تو عالم نشانه‌ای مقصود حسن توست و دگرها بهانه‌ای»
(مولانا، ۱۳۷۴: غزل ۲۹۷۳)

به تعبیر مولانا تمام زیبارویان عالم، جمال خود را از جمال الهی به عاریت گرفته‌اند یا حتی دزدیده‌اند. درحقیقت آنها که از وجود خورشید غافل اند فکر می‌کنند که نور ماه و زهره از خودشان است و لافِ نورانی بودن می‌زنند؛ اما اگر به وجود آفتاب پی ببرند، می‌فهمند که تمام نور آنها از خورشید بوده و هست و هرگز نوری از خود نداشته و ندارند. «ماه رویان جهان از حسن ما دزدند حسن»

ذره‌ای دزدیده‌اند از حسن و از احسان من»
(همان: غزل ۱۹۴۷)

حتی گاهی مولانا عشق به غیر خدا را عین کفر می‌داند؛ شاید دلیل این داوری این باشد که عشق به ماسوی‌الله، ریشه در نوعی بی‌ایمانی به حقیقتِ خدا و عشق حقیقی دارد؛ زیرا شناخت حقیقی خداوند جایی برای ظهور و بروز غیر نخواهد گذاشت.

«ننگرم کس را و گر هم بنگرم او بهانه باشد و تو منظر»
(همو، ۱۳۸۴: ۴۱۶)

نکته‌ی دیگری که باید به آن توجه کرد این است که وقتی مولانا عشقِ غیر خدا را عشق نمی‌داند به معنای آن نیست که هیچ ارزشی برای آن قائل نباشد؛ بلکه می‌خواهد تکلیف عشق حقیقی را معلوم کند و جایگاه کلیدی آن را در عالم هستی نشان دهد؛ و گرنه او برای عشق‌های مجازی نیز احترام قائل است و آنها را مقدمه و تمرینی برای آمادگی پذیرش عشق حقیقی می‌داند؛ یعنی عشق‌های مجازی به عنوان تجربه‌های بسیار کوچک می‌توانند انسان را برای رویارویی با تجربه‌های بالاتر و والاتر مهیا کنند؛ البته خود این هم از عنایت‌های ویژه‌ی حضرت حق در قبال بندگان است. مولانا معتقد است عشق‌های مجازی مانند شمشیر چوبی هستند که به دست نوآموز داده می‌شود تا بدون اینکه به خودش آسیبی برساند، بتواند تمرین رزم کند و آرام آرام خود را مهای شمشیر واقعی و جنگ واقعی کند. «این از عنایت‌ها شمر کز کوی عشق آمد ضرر

عشق مجازی را گذر بر عشق حقست انتها

غازی به دست پور خود شمشیر چوبین می‌دهد

تا او در آن استا شود شمشیر گیرد در غزا»

(همو، ۱۳۷۴: غزل ۲۷)

در یک جمله می‌توان گفت: عشق حقیقی، شراب اندر شراب و عشق مجازی، سراب

اندر سراب است.

۳- مراتب عشق

تا اینجا معلوم شد که عشق از دیدگاه مولانا، به دو نوع مجازی و حقیقی تقسیم می‌شود؛ همچنین توضیح دادیم که عشقِ اصیل از نظر او همان عشق به خداست و استعمال عشق برای سایر موجودات، مجازی و اعتباری است؛ البته باید توجه داشت که اگر عشق به ماسوی‌الله از جنبه‌ی مظهر و مجلای جمال الهی باشد، دیگر عشق مجازی نخواهد بود؛ بلکه عینِ عشق حقیقی است که در مراتب مختلف تجلی یافته است؛ پس عشق حقیقی‌ای که مورد تأیید مولانا است، دارای مراتب بسیار گوناگونی است؛ تعداد این مراتب، با تعداد مراتبِ ظهورِ جمال الهی در عالم هستی برابر است. مولانا عشق را در تمام پیکره هستی

جاری می‌داند و معتقد است که همه موجودات، از آن حیث که آینه جمال الهی‌اند، عاشق نیز هستند؛ البته درجات و مراتب آن، با توجه به ظرفیت انعکاس جمال حق متفاوت است.

۴- ملازمات عشق:

۴-۱- هستی یا وجود:

از نظر مولانا عشق با هستی ملازم است؛ یعنی هرچه را بتوانیم بگوییم هست، می‌توانیم بگوییم عاشق است. عشق حقیقی، عشق به "بود"، و عشق مجازی، عشق به "نمودها" است.

«در بیان ناید جمال حال او هر دو عالم چیست؟ عکس خال او»

(همو، ۱۳۸۴: ۱۹۷)

پس، از دیدگاه مولانا عشق در تمام هستی ساری و جاری است؛ به عبارت دیگر همه ذرات هستی عاشق‌اند؛ هرچند درجه عاشقی آنها با یکدیگر متفاوت است، اما در اصل عاشقی باهم مشترک‌اند. به دیگر سخن، تمام هستی تجلی‌گاه عاشقی و معشوقی است.

«جمله اجزای جهان ز آن حکم پیش جفت، جفت و عاشقان جفت خویش»

(مولانا، ۱۳۸۴: ۵۵۵)

مولانا خودش می‌گفت: این در و دیوارها که در حال تسبیح‌اند، اسرار را می‌فهمند. (افلاکی عارفی، ج ۲، ۱۳۶۲: ۱۶۱).

«در و دیوار نکته گویند آتش و خاک و آب قصه گزار»

(مولانا، ۱۳۷۴: غزل ۱۱۵۸)

حتی گاهی مولانا به طور جزئی و موردی به نمونه‌هایی از موجودات اشاره کرده و بر اعتقاد خود مبنی بر داشتن حیات و شعور در آنها مهر تأیید و تأکید می‌زند.

«باد را بی چشم اگر بینش نداد فرق چون می‌کرد اندر قوم عاد؟»

آتشِ نمرود را گر چشم نیست با خلیلش چون تجشّم کردنی است؟»

(همو، ۱۳۸۴: ۶۸۶)

جالب اینجاست که مولانا در فیه مافیه پا را فراتر گذاشته و نه تنها تسبیح حضرت حق را برای تمام مراتب وجود قائل است، بلکه معتقد است حتی عدم نیز در حال حمد و تسبیح است. چنان که می گوید: «...وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَّا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ...» (إسراء/۴۴). عجب نیست؛ بلکه عجب این است که و "إِنْ مِنْ لَّا شَيْءٍ يَسْبِيحُ بِحَمْدِهِ"؛ یعنی حتی عدم هم در جوش و خروش است». (مولانا، ۱۳۸۷: ۱۷۷).

صفات حضرت حق در آینه‌ی زلال هستی به طور پیوسته تابان است؛ البته برای دیدن این تماشاگاه راز، چشم دلی لازم است که غبار هواهای نفسانی بر آن ننشسته باشد. «خلق را چون آب دان صاف و زلال اندرو تابان صفات ذوالجلال» (همان: ۱۱۰۱)

رابطه‌ی بین خدا با سایر موجودات، گاهی به صورت نور و سایه بیان می گردد؛ یعنی جمال حق، فروغ و نور حقیقی است و مابقی فروغ و سایه‌ی آن. «عشق ربانی است خورشید کمال / امر نور اوست خلقان چون ظلال» (همان: ۱۰۰۶)

مولانا تسبیح عمومی موجودات را شاهی بر عشق عمومی می داند. «يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ». (جمعه/۱ و تغابن/۱). یعنی: هرآنچه در آسمان‌ها و زمین است به تسبیح خدا مشغول‌اند.

«چون مسیح کرده‌ای هر چیز را / ذات بی تمییز و با تمییز را
هر یکی تسبیح بر نوعی دگر / گوید و از حال آن این بی خبر»
(مولانا، ۱۳۸۴: ۴۲۲)

۴-۲- شعور و آگاهی :

همچنین وی معتقد است، این تسبیح همراه با آگاهی و شعور بوده و از سر اکراه نیست؛ البته روشن است که شنیدن و دیدن این تسبیح عمومی فقط برای محرمان میسر خواهد بود.

«ما سمیعیم و بصیریم و هشیم با شما نامحرمان ما خامشیم»

(همان: ۴۰۱)

به تعبیر کلام الهی: «ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ» (فصلت: ۱۱). یعنی: پس از آنکه خدا آسمان را - که به صورت دود بود- به طور کامل خلق کرد، به زمین و آسمان گفت که آیا از روی اشتیاق می‌شتابید یا اجبار؟ جواب دادند از روی اشتیاق می‌شتابیم.

۴-۳- پاکبازی (قمار عاشقانه)

عشق‌بازی ملازم با پاک‌بازی است؛ یعنی عاشقان حقیقی دست به بزرگ‌ترین و حلال‌ترین قمار هستی می‌زنند؛ زیرا از طرفی تمام دارایی‌شان را برای قمار می‌آورند و از سویی می‌دانند در این قمار، به طور قطع خواهند باخت.

«زهی عشق مظفر فر، که چون آمد قمار اندر

دو عالم باخت و جان بر سر، هنوز اندر قمارست آن»

(مولانا، ۱۳۷۴: ترجیع ۱۱)

این ویژگی از شگفتی‌های عشق است که حتی آرزو می‌کند که ای کاش دارایی بیشتری می‌داشت تا می‌توانست باز هم وارد این میدان قمار یکطرفه شود؛ بنابراین آنچه برای عاشق می‌ماند فقط هوس قماری دیگر است.

«خنک آن قماربازی که بباخت آن چه بودش

بنماند هیچش الا هوس قمار دیگر»

(همان، غزل ۱۰۸۵)

به عبارت دیگر، عاشق به هوای باختن در این قمار شرکت کرده و آرزو می‌کند که در شطرنج عشق، به دست نازنین معشوق مات شود. آری عشق، قمار مردان خداست.

«عاشق مات ویم تا ببرد رخت من ور نه نبودی چنین گرد قمارم طواف»

(همان: غزل ۱۳۰۵)

نکته‌ی دیگر اینکه، این قمار در تمام وجود عاشق و همه‌ی لحظه‌های او جاری است و عاشق، دم به دم در حال باختن بوده و معشوق هم پیوسته با حيله‌ها و ترفندهای خود در حال بردن است.

۴-۴- رازدانی و رازداری

زبان عشق، زبان اجمال و رمز و راز است؛ زیرا در آستان حقایق ژرف و بزرگ، بال فرشته سخن آتش می‌گیرد، قلم‌ها درهم می‌شکنند، زبان‌ها در کام گویندگان فرو می‌روند و حتی عقل‌ها به گوشه خاموشی می‌خزند.

«غرق عشقی‌ام که غرق است اندر این عشق‌های اولین و آخرین
مجملش گفتم نکردم من بیان ورنه هم افهام سوزد هم زبان»
(همان، ۱۳۸۴: ۸۳ و ۸۴)

سکوت عاشقانه دو جنبه دارد، یک جنبه آن، از جنس "نبایدهاست"؛ یعنی رمزهایی هستند که فقط در میان محرمان عشق می‌توان آنها را بیان کرد؛ زیرا آنها با قدرت جادوی عشق می‌توانند دست به رمزگشایی زده و به باطن سخن راه یابند؛ اما برای نامحرمان نباید چیزی به زبان آورد. «لاینقلون أَسْرار المؤمنین علی الکفار». (مجلسی، ج ۵۵، ۱۳۸۸: ۸۶). یعنی: اسرار مؤمنان را برای کافران بازگو نکنید.

«بیش مگو راز که دلبر به خشم جانب من کژ نگرستن گرفت»
(مولانا، ۱۳۷۴: غزل ۵۰۸)

اما جنبه‌ی دیگر آن، از جنس "نشدن‌ها" و "نگفتنی‌ها"ست؛ یعنی اسرار ویژه‌ای هست که هرگز قابل بیان نیست (نه برای نا محرمان و نه حتی برای محرمان).

«عارفان که جام حق نوشیده‌اند رازها دانسته و پوشیده‌اند
هر که را اسرار کار آموختند مهر کردند و دهانش دوختند»
(همو، ۱۳۸۴: ۸۶۳)

البته ذکر این نکته ضروری است که نمی‌توان حقیقت عشق را به طور کامل مخفی کرد؛ زیرا آتش عشق چنان وجود عاشق را فرا می‌گیرد که حتی اگر عاشق سعی کند بازهم نمی‌تواند آن را از دیگران پنهان کند؛ زیرا عشق، مانند آتشی است که در پنبه و پشم افتاده است که اگر بخواهی آتش آن را مخفی کنی، دود بیشتری تولید شده و نمود بیشتری پیدا خواهد کرد.

«ستر چه؟ در پشم و پنبه آذر است تا همی پوشیش، او رؤسواتر است
چون بکوشم تا سرش پنهان کنم سر برآرد چون علم، کاینک منم
(همان: ۵۷۱)

۴-۵- عقل

«غیر این معقول‌ها معقول‌ها یابی اندر عشق با فر و بها»
(مولانا، ۱۳۸۴: ۳۲۳۳)

از مهم‌ترین ویژگی‌های عشق از دیدگاه مولانا، رابطه‌ی نزاع‌گونه و "تقابل‌انگارانه" آن با عقل است؛ جنگی که به تعبیر عرفا، همان جهاداکبر است (جوادی آملی، ۱۳۷۸: ۷۰-۷۱). ابتدا باید متذکر شویم که مولانا درباره عقل دو نظر متفاوت دارد؛ در جایی آن را به طور کلی رد کرده و تحقیر می‌کند و جای دیگر به ستایش آن می‌پردازد:

مولانا گاهی عقل را بسیار شریف می‌داند؛ زیرا می‌تواند انسان را تا آستان دوست و تا آسمان بالا برده و به او در شناخت موانع راه کمک کند.

«خدای داد دو دست که دامن من گیر بداد عقل که تا راه آسمان گیری
که عقل جنس فرشته‌ست سوی او پوید ببینیش چو به کف آینه نهان گیری»
(مولانا، ۱۳۷۴: غزل ۳۰۵۷)

عقل مآل‌اندیش نیز مورد تأیید مولانا است؛ زیرا بدون آن، آغاز سفر ممکن نبوده و رهایی از شر دشمنان و رهنان شیطانی و نفسانی میسر نخواهد بود.

«خوب است عقل آن سری در عاقبت بینی جری

از حرص وز شهوت بری در عاشقی آماده‌ای»

(همان: غزل ۲۴۳۸)

در مثنوی نیز همین معنا آمده است:

«لیک مرد عاقلی و معنوی

عقل تو نَگذاردت که کژ روی

طبع خواهد تا کشد از خصم، کین

عقل بر نفس است بند آهین»

(مولانا، ۱۳۸۴: ۱۹۸۳-۱۹۸۴)

این عقل ابزار مناسب و ضروری برای ابتدای راه است و می‌تواند سالک را تا خانه دوست راهنمایی کند و پیش برد. هرچند مولانا پس از این مرحله، دیگر روی خوشی به عقل نشان نمی‌دهد اما این را می‌داند و می‌گوید که راه عاشق بدون همراهی عقل به سرمنزله مقصود نخواهد رسید.

۴-۶- جنون

دیوانگی از ملازمات دیگر عشق حقیقی است؛ البته این دیوانگی با جنون عامیانه و طبیبانه بسیار متفاوت است و شرافت آن حتی از عقل هم، بیشتر است. به عبارت دیگر: «جنون عشق مافوق عقل است نه مادون عقل». (زمانی، ۱۳۸۴: ۴۵۱) یعنی عاشق خود را از حساب و کتاب‌های عامیانه عقل معاش، آزاد کرده و از این جهت، دچار بی‌عقلی (جنون) شده است.

«نیست از عاشق کسی دیوانه‌تر

عقل از سودای اوکور است و کر

زانکه این دیوانگی عام نیست

طب را ارشاد این احکام نیست»

(مولانا، ۱۳۸۴: ۱۹۷۹)

درحقیقت این دیوانگی ملازم با عاشقی است و اگر کسی، به این معنا مجنون نباشد اصلاً عاشق نیست.

«هر چه غیر شورش و دیوانگی است اندر این ره دوری و بیگانگی است
هین بنه بر پایم آن زنجیر را که دریدم سلسله‌ی تدبیر را»
(همان: ۶۰۹-۶۱۰)

دیوانگی، لایه‌ها و جلوه‌های گوناگونی دارد (الجنون فنون) که کاملاً بستگی به درجات عاشقی دارد.

«ما جنون واحد لی فی الشُّجون بل جنون فی جنون فی جنون»
(همان: ۱۸۹۴)

همچنین می‌گوید:

«باز دیوانه شدم من، ای طبیب باز سودایی شدم من، ای حبیب
حلقه‌های سلسله تو ذوفنون هر یکی حلقه، دهد دیگر جنون
دادِ هر حلقه، فنونی دیگر است پس مرا هر دم جنونی دیگر است»
(همان: ۱۳۸۰-۱۳۸۳)

مولانا خود نیز یک مجنون حقیقی است و هر کجا سخن از داستان‌های عاشقانه می‌شود، فیلش یاد هندوستان می‌کند و مستی و جنون عشق به او دست می‌دهد. (همایی: ۱۳۶۰: ۹) البته این جنون در وقت موعود و نوبت مقرر به سراغ عاشق خواهد آمد. «باز سر ماه شد نوبت دیوانگی است آه که سودی نکرد دانش بسیار من»
(مولانا، ۱۳۷۴: غزل ۲۰۶۴)

۴-۷- مستی

عشق حقیقی همراه و ملازم با مستی حقیقی است؛ مستی که همان عدم هوشیاری است، در عشق حقیقی به معنای رهایی از عقل جزئی و غرق شدن و ذوب شدن در معشوق است. «امروز ما مهمان تو مست رخ خندان تو

چون نام رویت می‌برم دل می‌رود والله ز جا»
(همان: غزل ۷)

این مستی چنان است که هوشیاران عالم هرگز نمی‌توانند معنای حقیقی آن را درک کنند؛ زیرا برای فهم مستی عشق هم مانند خود عشق، سنخیت لازم است.

«هشیار کجا داند بی‌هوشی مستان را بوجهل کجا داند احوال صحابی را»

(همان: غزل ۷۸)

از دیدگاه مولانا این مستی برای پیمودن راه عشق ضروری است؛ زیرا تا سالک رند و سرکش نشود نمی‌تواند قدم در راه عشق بگذارد و بلاها و سختی‌های راه را تحمل کند.

«اول شرابی درکشی سرمست گردی از خوشی

بیخود شوی آنگه کنی آهنگ ما آهنگ ما»

(همان: غزل ۶)

مستی حقیقی باعث می‌شود تا عاشق برای دیدار حضرت دوست سر از پا نشناسد و به دور از حساب‌های عقل معاش (عقل اکتسابی) عزم سفر کند.

«نیست کند هست کند بی‌دل و بی‌دست کند باده دهد مست کند ساقی خمار مرا»

(همان: غزل ۳۹)

مستان حقیقی نگران شماتت مردم نیستند؛ زیرا آنها آنچنان محو دیدار یار و سرمست

شراب عشق‌اند که هیچ توجهی به غیر او ندارند.

«تا که هشیاری و با خویش مدارا می‌کن چونک سرمست شدی هر چه که بادا بادا»

(همان: غزل ۱۶۹)

۵- نقدها

با توجه به آنچه بیان شد چند نکته مبهم بر انواع، مراتب و ملازمات عشق از دیدگاه مولانا می‌توان مطرح ساخت:

۵-۱- مولانا از عشق حقیقی و مجازی صحبت کرده و مراتب عشق حقیقی را هم در تمام مراتب وجود (به معنای خاصی که هرکدام به کار می‌برد)، ساری و جاری می‌داند. اکنون یک نقد جدی در قالب یک سؤال مطرح می‌شود. اگر عشق حقیقی در تمام ذرات

عالم و در همه‌ی مراتب هستی جریان دارد، پس جایگاه عشق مجازی کجا خواهد بود؟ به عبارت دیگر، مصادیق عشق‌های مجازی چه خواهند بود؟ چه رابطه‌ای را می‌توان عشق مجازی دانست به طوری که (طبق نظر مولانا) در حیطه‌ی مراتب ظهور حق نباشد؟ مثلاً اگر رابطه‌ی عاشقی لیلی و مجنون را عشق مجازی بدانیم (چنانکه مولانا می‌داند)، آنگاه آیا این رابطه از مراتب تجلی و ظهور خداوند است یا نه؟ اگر بگوییم نیست، آنگاه عرصه‌ای را پیدا کرده و معرفی نموده‌ایم که از دایره‌ی جلوه‌ی حضرت حق بیرون است، که محال است. اما اگر بگوییم آن هم از مراتب - هرچند ضعیف - مظاهر جمال الهی است، آن وقت دیگر، این عشق، مجازی نبوده و درجه‌ای از درجات عشق حقیقی خواهد بود.

به نظر می‌رسد با توجه به نظریه‌ی اصالت عشق (در صورتی که درست تصور شود) دیگر هیچ جایی برای غیر عشق حقیقی باقی نمی‌ماند؛ زیرا در میدان بی‌نهایت، جایی برای جولان غیر نخواهد بود؛ یعنی وقتی کسی از عشق حقیقی صحبت می‌کند دیگر مجالی برای چیز دیگر نمی‌ماند که بخواهد در مورد آن سخنی بگوید یا نامی (مانند عشق مجازی) برای آن انتخاب کند.

۵-۲- اگر عشق در تمام مراتب وجود، ساری و جاری است، پس چرا بسیاری از انسان‌ها هرگز خود را عاشق ندانسته و نمی‌دانند؟ به عبارت دیگر این چگونه عشقی است که حتی خود عاشق هم از آن بی‌خبر است (آن هم وقتی که ادعا می‌شود عشق و آگاهی ملازم هم هستند)؟

۵-۳- آیا هم‌چنانکه هر عاشقی باید دارای شعور و آگاهی باشد، هر موجودی که دارای شعور و آگاهی است هم باید عاشق باشد؟ جمله‌ی اول درست است؛ زیرا عشق بدون معرفت معنایی ندارد؛ اما این موضوع لزوماً به این معنا نیست که هر موجودی که شعور دارد عاشق هم باشد. (این مسأله یادآور این ضرب‌المثل است که: هر گردویی گرد است، اما هر گردی گردو نیست).

به بیان دیگر؛ آیا تسبیح همه موجودات از روی عشق است؟ در پاسخ می‌توان گفت: هرچند ملازمه‌ای بین علم و عشق وجود دارد، اما این ملازمه دوطرفه نیست؛ یعنی شعور لازمه عشق است اما عشق لازمه شعور نیست.

۴-۵- اگر عشق در همه‌ی موجودات جریان داشته باشد، آنگاه این سؤال مطرح می‌شود که آیا عقل هم در تمام مراتب هستی وجود دارد یا نه؟ چنانکه می‌دانیم و همه عرفا به آن اعتراف کرده‌اند، رتبه عشق از عقل بالاتر است؛ بنابراین با پذیرش عمومیت عشق- که برتر از عقل است- به طریق اولی باید وجود عقل را هم در مراتب وجود بپذیریم، در حالی که نه تنها هیچیک از بزرگان به این مسأله قائل نشده‌اند؛ بلکه حتی عقل را فصل ممیز انسان با سایر موجودات معرفی کرده‌اند. اگر کسی در جواب بگوید که منظور از عشق عمومی، عشق مجازی است آنگاه می‌توان گفت، از آنجا که به اعتراف و اذعان خود این بزرگان، عشق مجازی اصلاً عشق نیست؛ بنابراین عمومیت آن از حوزه‌ی بحث خارج می‌شود یا به عبارت دقیق‌تر، صورت مسأله پاک می‌شود؛ اما اگر منظور، عشق حقیقی باشد، اشکال به قوت خود باقی خواهد ماند.

۵-۵- اشکال دیگر را با طرح چند مثال بیان می‌کنیم: مثلاً اگر گیاهی- که به گفته‌ی ایشان، هم دارای شعور و آگاهی و هم دارای عشق است- در جریان طبیعی خشک گردد عشق او چه می‌شود؟ یعنی اگر گیاهی به جماد تبدیل شود، چه بر سر عشق او می‌آید؟ آیا این جریان طبیعی، که نبات را به جماد تبدیل ساخته، عشق او را هم کمرنگ‌تر کرده است؟ یا اگر حیوانی کشته شده و به مردار تبدیل شود آیا عشق او به یک‌باره از مرتبه‌ی حیوانی به جمادی سقوط می‌کند؟ اگر جواب مثبت باشد، آنگاه بسیار عجیب خواهد بود که عشق در جریان طبیعی موجودات، دچار صعود و نزول باشد (به ویژه اگر عشق را ملازم با آگاهی در نظر بگیریم).

اما ممکن است بگویند، آنچه که عشق به آن متصف می‌شود، نفس نباتی و حیوانی است نه ماده و جسم آن. در این صورت سؤال دیگری مطرح می‌شود که آیا در گیاهی که

خشکیده است یا مرداری که به زمین افتاده است، عشق وجود دارد یا نه؟ اگر وجود نداشته باشد خلاف فرض خواهد بود؛ زیرا آنها در تمام موجودات به وجود عشق قائل اند. اما اگر وجود داشته باشد، آیا عشقی که در موجود زنده (گیاه سبز یا حیوان زنده) وجود داشت، اکنون تقسیم شده است؟ یعنی آیا بخش عمده‌ی آن همراه با گیاه و حیوان و بخش کوچک‌تری از آن در گیاه خشکیده یا مردار باقی مانده است؟ اگر جواب مثبت باشد آنگاه چطور ممکن است عشق یک موجود واحد در دو موجود دیگر تقسیم شود؟

در عرفان اسلامی، سالک حقیقی، عقل است و اوست که مراتب وجود را سیر می‌کند و با تکامل معرفت، تعالی درجه پیدا می‌کند و پیش می‌رود تا اینکه به آستانه‌ی بارگاه شریف حق می‌رسد؛ در این مقام، مشاهدات و معرفت او به حدی می‌رسند که او را مست و حیران می‌کنند؛ این عقل که مست و متحیر شده است همان عشق است؛ بنابراین عشق، همان حیرت‌زدگی و مستیِ عقل است.

۶- نتیجه

از نظر مولانا عشق به حقیقی و مجازی تقسیم می‌شود؛ وی وقتی عشق مجازی و حقیقی را در برابر یکدیگر مطرح می‌کند، نوع مجازی آن را نکوهش می‌کند؛ اما وقتی به عشق مجازی به عنوان پلی برای رسیدن به عشق حقیقی نگاه می‌کند، قضاوت ملایم‌تر و خوشبینانه‌تری دارد. عشق که عالی‌ترین اسرار است، همراه و ملازم با هستی به معنای مطلق آن، آگاهی، رازدانی و رازداری بین عاشق و معشوق است؛ عاشقی که معشوق و معشوقی که عاشق است؛ اینجا نقطه وحدت عشق و عاشق و معشوق است. عشق حقیقی از زهد و عقل بالاتر و والاتر بوده و همراه با جنون، مستی، بی‌قراری و سماع راستین است. عشق که علت آفرینش، بقاء و دوام آفرینش آن و تولدی دوباره و چندباره برای انسان است، امری مقول به تشکیک، و متناظر با مراتب وجود دارای درجات و مراتب گوناگون است؛ به عبارت دیگر حکومت عشق همه مراتب هستی را دربر گرفته است و قلب هستی با عشق می‌تپد. عاشق حقیقی همیشه تشنه دیدار معشوق بوده و تمام لحظات خود را به

طواف یار مشغول است. عشق، حقیقت شگرفی است که مبتلایان خود را چنان دلیر می‌کند که بی‌پروا خود را به دل آتش عشق زده و در اثر غیرت حضرت معشوق، بالأخره به قربانگاه کشانده می‌شوند.

چنانکه گفته شد در رابطه عشق مجازی و حقیقی، دیدگاه مولانا روشن است اما در رابطه عشق مجازی با مراتب هستی تکلیف عشق مجازی مبهم باقی می‌ماند؛ زیرا اگر عشق همه مراتب وجود را دربرگرفته باشد آنگاه هیچ جای خالی باقی نمی‌ماند تا عرصه حکومت عشق مجازی باشد. به عبارت دیگر هرچه هست عشق حقیقی است و مراتبش؛ پس هیچ مجالی برای هیچ مجازی نیست.

در رابطه عقل و عشق نیز گفتیم که عقل از جنس وجود است و عشق از جنس حادثه؛ لذا هرگونه تقابلی بین این دو خطاست. عقل در سیر و سلوک خویش می‌تواند به نقطه‌ای برسد که با جمال بی‌نهایت که تنها یک مصداق دارد مواجه شود این مواجهه منجر به حادثه‌ای و تجربه‌ای برای عقل می‌شود که عشق نام دارد، اینجا عقل در میخانه خدا مست می‌شود و این مستی عقل همان عشق است.

عشق حقیقی، قصه قیس مجنون از قبیله "بنی عامر" نیست؛ بلکه داستان انسان عاشق از قبیله "بنی آدم" است. در یک جمله می‌توان گفت: عشق حقیقی، مکتب "اصالت معشوق" و عشق مجازی، مکتب "اصالت عاشق" است.

کتابنامه

- قرآن مجید
- افلاکی عارفی، شمس الدین احمد (۱۳۶۲). مناقب العارفین، تصحیح و حواشی و تعلیقات: تحسین یازیچی، چاپ دوم، تهران: دنیای دانش.
- الهی قمشه‌ای، حسین (۱۳۸۸). ۳۶۵ روز در صحبت مولانا، چاپ سوم: تهران: سخن.
- بلخی، جلال الدین محمد (۱۳۸۷)، فیه مافیه، تصحیح: بدیع الزمان فروزانفر، چاپ اول، تهران: خلاق.
- بلخی جلال الدین محمد (۱۳۷۴). کلیات دیوان شمس (نسخه بدیع الزمان فروزانفر)، چاپ اول، تهران: نشر بدیع.
- بلخی جلال الدین محمد (۱۳۸۴). مثنوی معنوی (از نسخه نیکلسون)، چاپ سوم، تهران: نشر محمد.
- بلخی جلال الدین محمد (۱۳۷۲). مجالس سبعة، تصحیح و توضیح: توفیق‌الله سبحانی، چاپ دوم، تهران: کیهان.
- جعفری، محمد تقی (بی‌تا). مولوی و جهان‌بینی‌ها در مکتب‌های شرق و غرب، چاپ دوم، تهران: بعثت.
- جوادی آملی، عبدالله (۱۳۷۸). تفسیر موضوعی قرآن کریم: مراحل اخلاق در قرآن، چاپ دوم، قم: اسراء.
- چیتیک، ویلیام (۱۳۸۵). راه عرفانی عشق: تعالیم معنوی مولوی، ترجمه شهاب الدین عباسی، چاپ دوم، تهران: پیکان.
- زمانی، کریم (۱۳۸۴). میناگر عشق (شرح موضوعی مثنوی معنوی)، چاپ سوم، تهران: نی.
- صادقی مزده، بهمن (۱۳۹۰). نسیم عشق: بررسی مسأله عشق از دیدگاه شیخ اشراق و مولانا جلال الدین محمد بلخی، چاپ اول، تهران: بین الملل.
- مجلسی، محمد باقر (۱۳۸۸). بحارالانوار الجامعة أخبار الائمة الاطهار، چاپ چهارم، تهران: انتشارات اسلامیه.

- مشکینی، علی (۱۴۲۴ق). تحریرالمواعظ العددیه، چاپ هشتم، قم: الهادی.
- همایی، جلال الدین (۱۳۶۰). مولوی نامه: مولوی چه می گوید، بخش اول، چاپ چهارم، تهران: آگاه.

References

- The Holy Quran
- Aflaki Arefi, Shams al-Din Ahmad (1983). *Manaqib al-Arifin*, corrections and footnotes and comments: Tahsin Yazichi, second edition, Tehran: Dunyae Danesh.
- Balkhi, Jalal al-Din Mohammad (2008). *Fiyh Mafiyyah*, corrections: Badi' al-Zaman Foruzanfar, first edition, Tehran: Khalaq.
- Balkhi Jalal al-Din Mohammad (2005). *Kolyat Divan Shams* (Badi' al-Zaman Foruzanfar version), first edition, Tehran: Badi' Publishing.
- Balkhi Jalal al-Din Mohammad (2005). *Majalis Saba'ah*, corrections and explanations: Tawfiqullah Sobhani, second edition, Tehran: Kayhan.
- Balkhi Jalal al-Din Mohammad (2005). *Matnnavi Manavi* (from Nicholson's version), third edition, Tehran: Nashr Mohammad.
- Chittick, William (2006). *The Mystical Path of Love: The Spiritual Teachings of Rumi*, translated by Shahab al-Din Abbasi, 2nd edition, Tehran: Paykan.
- Elahi Qomshehi, Hossein (2009). *365 Days in Rumi's Conversation*, third edition: Tehran: Sokhan.
- Homaie, Jalal al-Din (1988). *Rumi's Letter: What Rumi Says, Part One*, Fourth Edition, Tehran: Agah.
- Ja'fari, Mohammad Taqi (nd). *Rumi and Worldviews in Eastern and Western Schools*, 2nd edition, Tehran: Be'sat.
- Javadi Amoli, Abdullah (1999). *Thematic Commentary on the Holy Quran: Stages of Ethics in the Quran*, 2nd edition, Qom: Israa.
- Majlisi, Mohammad Baqir (2009). *Bihar al-Anwar al-Jama'ah Akhbar al-A'im al-Athar*, 4th edition, Tehran: Islamic Publications.
- Meshkini, Ali (1424 AH). *Tahrir al-Mu'aw'ez al-'A'l-A'diyyah*, 8th edition, Qom: Al-Hadi.
- Sadeghi Mazdeh, Bahman (2011). *Nasim al-Eshgah: A Study of the Problem of Love from the Perspective of Sheikh Ishraq and Maulana Jalal al-Din Mohammad Balkhi*, 1st edition, Tehran: Bin-e-Millan.
- Zamani, Karim (2005). *Minagar al-Eshgah* (Thematic Commentary on the Spiritual Mathnavi), 3rd edition, Tehran: Nei.